نگاه

گزینه‌ای از اشعار حسین منزوی
حنجره زخمی تغزل

پارسا شهری: از حسین منزوی، شاعری که در «سینه تغزلی»اش «هزار چشمه غزل، هر چشمه با هزار زمزمه راکد» زندانی بود. اخیرا مجموعه‌ای دراَمده است شامل گزینه سروده‌های او. «از ترمه و تغزل» عنوان این مجموعه‌شعر است. «حنجره زخمی تغزل» نخستین دفتر شعری است که در این کتاب گزینه‌ای از اشعار آن آمده است: «دفتر یک: آزاد و چند رباعی» و «دفتر دو: غزل». این شعرها در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۷ سروده شده‌اند و همان‌طور که در این دفتر آمده‌اند: «از کهربا و کاغوه» دفتر شعر بعدی است مربوط به سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶ و مجموعه‌ای از غزل. قالبی که حسین منزوی بی‌شک از سرآمدان آن در دوران معاصر بود و از همان غزل‌های نخست‌اش در غزل به‌جا برد. شعرهای بعدی با عنوان «جنگ نوشته و ترمه» در سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ نوشته شده‌اند. این دفتر متعلق است به شعرهایی در قالب آزاد و سپید. «فردا؛ جاهفدا» دور است/ انکار این مسافر را باید کرد/ که غم کهنه تاریخی را/ به کرد کردنم پیچد عصایم را/ ... رفیقم سقراط را به نسبت رویاروی مرگ/ ورنه جام زوزگار از شوکران سرشار شده». منزوی دفتر شعر بعدی، «هم‌چنان از عشق» را در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۷۵ سروده است و سپس‌تر در کتاب آمده است این دفتر زیر چاپ است و شامل چندین مثنوی و شعر دیگر ازجمله سه رباعی پیوسته، که شاعر در بیتانی آن حکایتی نوشته است درباره تک‌واژه‌ای که در رباعی اول آمده و سرنوشتی غریب داشته. «بشناس مرا/ حکایتی غمگینم/ افسانه تیره شبی سنگینم/ تلخم کفرم شکسته‌ام مسمومم/ ای دوست شناختی مرا من اینم». و حکایت واژه‌ای که جدایی تغییر کرد از این قرار است: «این سه رباعی هم اول در مجله سخن چاپ شد»: همین‌طور پیوسته! اما بعد از این پیوستگی در دو سه‌جا به هم خورد. ازجمله یک بار کتابی از شبه‌قاره دریافت کردم – هند یا پاکستان. کدام‌یک؟ نمی‌دانم. از خانم شاعری به‌نام ممتاز میرزا یا یک نام آردویی که آن را هم به‌یاد ندارم. به‌هرحال خانم شاعر، در آغاز شعرهایشان از این رباعی به‌عنوان مقدمه سود برده بودند. کتاب یک صمیمه خطی هم داشت با عنوان این که سلام و درود بود و پوزش از اینکه واژه بیمارم را در بابان مصراع سوم، به مفهومم تغییر داده بودند و البته فرصتی فراهم نبود تا در جواب یادداشت ممتاز میرزا، پس از سلام و سپاس بنویسم که اشکالی ندارد چون در حقیقت بیمارم هم واژه من بود. دبیر شعر سخن به دلایلی ترجیح داده بودند هر بیماری مسموم نیست مگر به!!» از دیگر نکات جالب‌توجه این دفتر چند رباعی است که به‌روایت منزوی ماحصل همسرایی او است با مجید شفق و منزوی حکایت آن را هم پیش از شعرها نوشته است. اینکه همسرایی در شعر بی‌سابقه نیست و این شاعر نیز از این تفنن در جدها داشته است. «سال‌ها پیش با احمد کسرایی و عمران صلاحی غزلی نوشتیم. با محمد هاشم هم سال پیش (حدودا حشت‌سال پیش) در شبی به مهمان دوست عزیز مجید شفق بودیم. به پیشنهاد من قرار شد که تجربه‌های همسرایانه‌ای در چهارلخی‌ها داشته باشیم. رباعی، غزل و دوبیتی که بیشتر قالب‌های مناسب ثبت لحظه‌ها و حالت‌های گذرایند» و چنین بود که مردم رباعی را همسرایی شکل گرفت که در این دفتر آمده‌اند. «از کهربا و کاغوه» دفتر شعر بعدی است مربوط به سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶ و مجموعه‌ای از غزل. قالبی که حسین منزوی بی‌شک از سرآمدان آن در دوران معاصر بود و از همان غزل‌های نخست‌اش در غزل به‌جا برد. شعرهای بعدی با عنوان «جنگ نوشته و ترمه» در سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ نوشته شده‌اند. این دفتر متعلق است به شعرهایی در قالب آزاد و سپید. «فردا؛ جاهفدا» دور است/ انکار این مسافر را باید کرد/ که غم کهنه تاریخی را/ به کرد کردنم پیچد عصایم را/ ... رفیقم سقراط را به نسبت رویاروی مرگ/ ورنه جام زوزگار از شوکران سرشار شده». منزوی دفتر شعر بعدی، «هم‌چنان از عشق» را در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۷۵ سروده است و سپس‌تر در کتاب آمده است این دفتر زیر چاپ است و شامل چندین مثنوی و شعر دیگر ازجمله سه رباعی پیوسته، که شاعر در بیتانی آن حکایتی نوشته است درباره تک‌واژه‌ای که در رباعی اول آمده و سرنوشتی غریب داشته. «بشناس مرا/ حکایتی غمگینم/ افسانه تیره شبی سنگینم/ تلخم کفرم شکسته‌ام مسمومم/ ای دوست شناختی مرا من اینم». و حکایت واژه‌ای که جدایی تغییر کرد از این قرار است: «این سه رباعی هم اول در مجله سخن چاپ شد»: همین‌طور پیوسته! اما بعد از این پیوستگی در دو سه‌جا به هم خورد. ازجمله یک بار کتابی از شبه‌قاره دریافت کردم – هند یا پاکستان. کدام‌یک؟ نمی‌دانم. از خانم شاعری به‌نام ممتاز میرزا یا یک نام آردویی که آن را هم به‌یاد ندارم. به‌هرحال خانم شاعر، در آغاز شعرهایشان از این رباعی به‌عنوان مقدمه سود برده بودند. کتاب یک صمیمه خطی هم داشت با عنوان این که سلام و درود بود و پوزش از اینکه واژه بیمارم را در بابان مصراع سوم، به مفهومم تغییر داده بودند و البته فرصتی فراهم نبود تا در جواب یادداشت ممتاز میرزا، پس

ازترمه وتغزل
گزینه سرودها
حسین منزوی
نشر روزبهان

عطف

اخوان‌ثالث و غربت شعر به‌روایت حافظ موسوی
در حیاط کوچک پاییز

«روز دوشنبه پنجم شهریور ماه ۱۳۶۹ روزنامه‌های کیهان و اطلاعات در صفحه دوم خود با تیتری نه‌چندان توجه‌برانگیز نوشتند: مهدی اخوان‌ثالث، شاعر معاصر، شب گذشته در بیمارستان مهر درگذشت.» این درآمد کوتاهی است با عنوان «لولی‌وش مغموم» درباره زندگی و شعر و اندیشه مهدی اخوان‌ثالث (م. امید) به قلم شاعر معاصر، حافظ موسوی. روایت این شاعر از مرگ اخوان آغاز می‌شود و خبر مختصر آن در روزنامه‌های آن روزگار. اما همین خبر کافی بود تا دوستداران شعر و علاقه‌مندان به اخوان، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های شعر معاصر ایران اندوهگین و سوگوار زیر لب زمزمه کنند: «هوا بس ناجوانمردانه سرد است... / ای...» و به‌قول حافظ موسوی «غم غربت کدم در آشفته‌بازار سیاست و سیاست‌بازی تا مغز استخوان‌شان را کَرید و ابرهای همه عالم را در دل و جان‌شان گریاند.» مؤلف زندگی اخوان معتقد است این شاعر بزرگ زمانی که درگذشت هنوز بسیاری از جوانان آن روزها حتا دانشجویان زبان و ادبیات فارسی نام اخوان‌ثالث را نشنیده بودند «چراکه در فضای مطبوعات و بر از سوءظن آن سال‌ها، در غیاب نشریات و روزنامه‌های مستقل، امثال اخوان در تاریکی تحریم‌ها و تهمت‌ها چاره‌ای جز خزیدن در لاک انزوای خود نداشتند.» اما خوشبخانه پس از کمتر از یک دهه از مرگ نبش قبر نام‌های درخشان فرهنگ و ادبیات را از تاریکی بیرون کشیدند و واژه بیمارم را در بابان مصراع سوم، به مفهومم تغییر داده بودند و البته فرصتی فراهم نبود تا در جواب یادداشت ممتاز میرزا، پس

لولی‌وش مغموم
زندگی
شعر و اندیشه اخوان‌ثالث
حافظ موسوی
نشر نگاه

رابطه دو کشور ایران و روسیه از قرن هجدهم میلادی تا به‌امروز رابطه‌ای پیچیده و غالبا برتنش و به‌ضرر ایران بوده است. عهدنامه‌های مشهور گلستان و ترکمان جای که روسیه تزاری در اولین قرن نوزدهم برایران تحمیل کرد به‌عنوان نمادی از تجاوزگری و دشمنی روس‌ها با ایران در اذهان ایرانیان ثبت شده است. عهدنامه ۱۹۰۷ دولت‌های روس و انگلیس در مورد تقسیم ایران به دو منطقه تحت‌نفوذ روس و انگلیس هم از آن مواردی است که به تلخی در خاطرها مانده است. بااین‌حال به‌نظرمی‌رسد که روابط مردم دو کشور هرگز به این تیرگی نبوده است. آن‌طور که برخی از مورخین نوشته‌اند، در زمان دولت تزاری سالانه بین سیصد تا پانصدهزار ایرانی برای کار به روسیه می‌رفتند. همسایگی ایران با قفقاز و پیوندهای تاریخی ایرانیان با مردم قفقاز در گسترش روابط دو ملت ایران و روس نقش بسزایی داشت. رابطه انقلابیون ایران با سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای در انقلاب مشروطه داشت. یکی از نکات مهم در مورد روابط انقلابیون ایران و روسیه این است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هر دو کشور در وضعیت انقلابی و در حال پوست‌اندازی تاریخی بودند. همچنین با جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، در روسیه نیز جنبش مشابهی جریان داشت که هدفش محدودکردن قدرت تزار و استقرار حکومت قانون در آن کشور بود. لنین در چندین مقاله درباره اهمیت انقلاب مشروطیت در ایران سخن گفته و از انقلابیون روس درخواست کرده است که با تمام قوا از این انقلاب حمایت کنند. مردم روسیه اگرچه در انقلاب ۱۹۰۵ به پیروزی کامل دست نیافتند اما موفق شدند که دولت تزاری را وادار به پذیرش بخشی از خواسته‌های خود کنند؛ تصویب قانون اساسی و تشکیل دوما از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود. این اتفاق در سال ۱۹۰۶ رخ داد، یعنی دقیقا همان سالی که مظفرالدین‌شاه مصلحت را در آن دید که فرمان مشروطیت را امضا کند.

اگرچه تعدادی از روشنفکران سرشناس ایرانی که در انقلاب مشروطیت و ایجاد تحول ادبی در ایران نقش داشتند، با انقلابیون قفقاز و سوسیال‌دموکرات‌های روسیه ارتباط داشتند، اما انقلاب مشروطه از نظر فکری متأثر از متفکران عصر روشنگری اروپای غربی بود. میرزا فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالبوف و زین‌العابدین مراغه‌ای که ازجمله نظریه‌پردازان تجدد ادبی در ایران بودند، به‌خاطر سلامت‌طلبی در قفقاز و رفت‌وآمد به روسیه و فراگیری زبان روسی، علاوه بر آشنایی با ادبیات روسیه با ادبیات اروپای غربی و تحولات عظیم اروپا در قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی آشنا شدند و آموخته‌ها و تجربیات خود را به‌صورت مقاله، رمان، نمایشنامه و نقد ادبی وارد ادبیات فارسی کردند.

همان‌طور که انقلاب اکتبر تاریخ روسیه را به دو بخش قبل و بعد از خودش تقسیم کرد، تأثیر روسیه بر ادبیات ایران را نیز باید در دو بخش جداگانه قبل و بعد از انقلاب اکتبر بررسی کرد. در بخش اول، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، قفقاز و روسیه نقش میانجی را برعهده داشتند. در این دوره گروهی از روشنفکران ایران تلاش می‌کردند با استفاده از فرصتی که در قفقاز و روسیه برای آن‌ها فراهم بود به سرچشمه اصلی تحولات جهان در اروپای غربی دسترسی پیدا کنند. آثاری که از طالبوف به‌جا مانده است نمونه روشنی از این نوع تلاش‌هاست. طالبوف علاوه بر ترجمه چند اثر علمی و آموزشی از دانشمندان و متفکران غربی، (البته از زبان روسیه به زبان فارسی)، کتاب‌های سفینه طالبی (کتاب احمد) و مسالک‌الحیات را از آثار نویسندگان و متفکران اروپای غربی (زان ژاک روسو و جون استوارت میل) الگوبرداری کرده است. نویسندگان و روشنفکران ایرانی در این دوره به‌تقریب تا تأسیس دارالفنون در سال ۱۲۲۴خورشیدی آثار و به انقلاب مشروطه خفته می‌شود، درصدد تنظیم نقشه‌راهی برای «تجدد» در ایران بودند. طبیعتا درک آن‌ها از تجدد همان چیزی بود که در غرب اتفاق افتاده بود. از ایرو تحت‌تأثیر متفکران غربی و با الهام از پیشرفت جوامع غربی که روسیه و قفقاز هم از آن بی‌نصیب نمانده بودند، مفاهیم جدیدی وارد ادبیات فارسی شد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱- قانون

مردم ایران اگرچه با قانون ناآشنا نبودند و در تنظیم امور جاری خود، همچون ازدواج، ارث، مالکیت، دادوستد و غیره از قوانین شرع در قالب احکام فقهی تبعیت می‌کردند، اما قانونی به‌معنای امروزی که از آن سخن می‌گفتند، چیزی متفاوت بود. اهداف اصلی انقلاب مشروطه اساسا با مفهوم قانون گره خورده است. مشروطه‌خواهان خواستار محدودکردن قدرت پادشاه و حکام محلی، و به‌عبارت دیگر خواستار استقرار حکومت قانون به‌جای حکومت استبدادی بودند. از این‌رو یکی از مفاهیم پرسامد در شعر دوره مشروطه، مفهوم قانون است. اغلب شاعران دوره مشروطه در دوره اعتلای این شعر، یعنی از نخستین دفاع می‌کردند؛ چنانکه فرخی‌یزدی می‌گوید:

«مجوز موجد آزادی ما قانون است
ما محو نمی‌شویم تا قانون است
معلوم زوال کی شود آن ملت
در مملکتی که حکم را قانون است»

۲- وطن و ملیت

تا پیش از مشروطه، ایرانیان اگرچه به‌دلیل پیشینه تاریخی خود و نیز به برکت وجود شاهنامه فردوسی، از احساس ملی و تعلق‌داشتن به سرزمینی به‌نام ایران برخوردار بودند، با این حال «وطن» برای آن‌ها جای وطن – شهر، روستا یا دهکده‌ای – که در آن زاده شده بودند. عارف قزوینی در خاطرات خود می‌نویسد: «اگر من هیچ خدمتی دیگر به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم، وقتی تصنیف وطنی ساخته‌ام که ایرانی از دهه‌زار یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چه. تصور می‌کردند وطن شهر یا دهی است که انسان در آنجا زاده شده باشد.» (دیوان عارف قزوینی، کردآوری دکتر رمازاده شفق، چاپ سوم ۱۳۳۷، ص ۳۳۸)

انقلاب مشروطه درک جدیدی از مفهوم وطن و ملیت را وارد ادبیات فارسی و فرهنگ عمومی مردم کرد. ناسیونالیسم ایرانی که چندی بعد به یکی از ارکان ایدئولوژی مشروطه‌خواهی تبدیل شد، براساس این درک جدید شکل گرفت. بخش عمده‌ای از شعر شاعران مشروطه به ستایش از وطن، وطن‌دوستی و میهن‌پرستی اختصاص یافته است. همه ما احتمالا مضمون شعر معروف دهخدا را که در کتاب‌های درسی پیش از انقلاب هم آمده بود بیاد داریم که می‌گفت:

«هنوزم زخدری به‌خاطر در است
که در لانه ماکیان بره دست
به مقارم آن‌سان به‌سختی گزید
که اشکم چو خون از رگ آن دم چهید
بر دخنه چو گریه‌ام زد که هان / وطن‌داری آموز از ماکیان»

علاوه بر جهار مورد بالا، مفاهیم و موضوعات دیگری چون حقوق زنان، مبارزه با جهل و خرافات، ایجاد نظام آموزشی جدید و مسائلی از این قبیل ازجمله آماج‌های انقلاب مشروطه بود و تقریبا تمام شاعران دوره مشروطه از ایرج‌میرزا گرفته تا سید اشرف‌الدین گیلانی به آن‌ها پرداخته‌اند. اما من بحثم را برمبنای همان جهار مورد بالا که به‌نظرم عمده‌تر و تعیین‌کننده‌تر هستند پی می‌گیرم و می‌کوشم نشان دهم که انقلاب اکتبر چه تأثیری بر پرداخت شاعران و روشنفکران ایران از مفاهیم جهارگانه بادشده بر جای گذاشته است.

انقلاب اکتبر تقریبا یازده‌سال پس از صدور فرمان مشروطیت و در شرایطی به‌وقوع پیوست که ایران در اوج هرج‌ومرج بود و کشور عملا به اشغال روس و انگلیس درآمده بود. این انقلاب در کشوری رخ داد که دشمن سرسخت انقلاب مشروطیت ایران بود، مجلس اول مشروطه را به توپ بست بود، محمدعلی‌شاه مخلوع را به ایران بازگردانده بود. با این‌حال انقلاب اکتبر به‌قول همین کاتوزیان «از دید ایرانیان چیزی کمتر از معجزه نبود.» «ایران را از سلطه امپریالیسم روس و تقسیم احتمالی کشور میان روس و انگلیس، به‌دنبال پیروزی اتفاق نشنیده تحت‌داد.» (ایرانیان، همایون کاتوزیان، ترجمه حسن شهیدی، نشر مرکز، صص ۲۱۴ و ۲۱۷)

پس از پیروزی بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷، لنین در ۱۴ دسامبر همان سال عهدنامه اوت ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه را دایر بر تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ و یک منطقه بی‌طرف، لغو کرد و دستور داد که نیروهای روسیه از ایران خارج شوند. این اقدام لنین و بلشویک‌ها چنان تاثیر مثبتی در بین روشنفکران مبهوت و تزغرق‌شده ایران داشت که اغلب شاعران سرشناس عصر مشروطیت به ستایش لنین و بلشویک‌ها پرداختند. میرزاده عشقی در نمایشنامه ایده‌آل (نیمه‌تمام) از زبان میرزا دهکان، ایده‌آل او را چنین بیان کرده است: «مراست مدنظر، مقصدی که مستورش/ مقام دارم و سازم بر او مدکوزش/ مراست برای آن‌که احاست بکوید که جیست منظورش/ بکشت منقلب آن‌سان دو جشم پرورش/ که ایفاد نماید جهرهٔ لنین».

دیگر شاعران انقلابی عصر مشروطه همچون بهار، فرخی‌یزدی و لاهوتی نیز در اشعار خود بارها به انقلاب بلشویکی در روسیه و دستاوردهای مثبت آن اشاره کرده‌اند. این رویکرد در شعر نو پس از فرخی‌یزدی، دست‌کم تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، البته با شیوه بیانی متفاوت توام داشته است. نیما و شاملو متعهد و جامعه‌گرای پیشینیان استعاره آزادی را در کل‌وبلل، شعرپوراه، کمان ابرو و... به‌عنوان استعاره آزادی به‌کرده‌اند. برای نشان‌دادن تعلق‌خاطر خود به فردوستان، از واژه‌هایی چون کارگر، سرمایه‌دار، فعله، رنجبر، توده و... استفاده می‌کردند.

فریادی غربی برای روشنفکران ایران الهام‌بخش یک انقلاب سیاسی، و سوسیالیسم و قفقاز به‌ارمغان آورد اکتبر برای آن‌ها الهام‌بخش یک انقلاب اجتماعی بود. که البته تحقق نیافت، اما مفاهیم و اصطلاحات مهم‌ترین آن‌ها به آن در فرهنگ و ادبیات ایران نفوذ کرد. یکی از ابتدایی‌ترین جلوه‌های دیدار این نفوذ را در تغییر جشمگیر آرایه‌های شعر دوره مشروطه می‌توان مشاهده کرد. شاعران عاشق‌طلب دوره مشروطه بر آن‌اند که آزادی به‌معنای سخن گفته است. و در دوره مشروطه است که آزادی به این معنا سخن گفته است. و برخلاف ملک‌الشعرای بهار که در آغاز سلطنت محمدرضاشاه وی را به رعایت آزادی فکر و قلـم اندرز می‌داد و می‌گفت: «فکر را از آزادی فکر و قلم قوت فزای»، تحقق آزادی را در کرو قیام رنجبران می‌دانست: «به روزگار فرداست بپا سود ز کوز/ کنند رنجبران چون قیام آزادی»

پس از فروختن تیوتاب انقلاب مشروطه و روی‌کارآمدن رضاشاه و تجدیدحیات استبداد در کنار مدرنیزاسیون کشور، در شعر فارسی، بحث از آزادی جرت به‌چشم می‌خورد. در این دوره اغلب‌نظری که در بین روشنفکران مشروطه بر سر عدم‌تدوین اهداف مشروطیت وجود داشت، با به‌حرسال مفاهیم و اصطلاحات مربوط به آن در فرهنگ و ادبیات ما نفوذ کرد. یکی از ابتدایی‌ترین جلوه‌های این نفوذ را در تغییر جشمگیر آرایه‌های ادبی شعر مشروطه می‌توان مشاهده کرد. شاعران عاشق‌طلب دوره مشروطه برخلاف پیشینیان خود که از کل‌وبلل، شعرپوراه، کمان ابرو، سیبل اشک و... به‌عنوان استعاره استفاده می‌کردند، برای نشان‌دادن تعلق‌خاطر خود به فردوستان، گاهی در شعرها تعابیری با «افسانه» نیما و یا مربوط به فرهنگ، زنجیر، توده و... در مقام استعاره و ایوام آرایه‌های ادبی استفاده می‌کردند. مثلا عارف قزوینی می‌گوید: «خدنگ غمزه کاریت با دلم آن کرد/ که جیوه‌قوت تولنگ به کارگر نکند» در شعر عارف نمونه‌هایی از این دست فراوان است. در غزلی دیگر می‌گوید: «جیوه ما کهنت ز قافلهٔ تریت ما/ عاقبت حال جهان طرز دگر خواهد شد
زیر و زبر یقین رویز و زیر خواهد شد
درس تاریخ به ما مرتبه جانجنبی شد
زور از بازوی سرمایه بدر خواهد شد
سود امید، سر از باده پرستی گرم/
رنجبر مظهر آمال بشر خواهد شد» (ارغنون، ص ۳۲)

از شاعران منسوب به حزب توده ایران، همچون سیاوش کسرایی و جعفر کوش‌آبادی که بکذریم فروغ فرخزاد هم در شعر معروف «کسی که مثل هیچ‌کس نیست»، از یک ستاره قرمز سخن می‌گوید که به خاوره دیده است و مطمئن است که او به زودی می‌آید: «و سرفره را می‌اندازد/ و نان را قسمت می‌کند/ و گوسفند قسمت می‌کند/ و بوز را قسمت می‌کند/ و شربت سیاه‌سرفه را قسمت می‌کند/ و روز اسم‌نویسی را قسمت می‌کند/ و نمره مریضخانه را قسمت می‌کند/ و سینمای فردین را قسمت می‌کند/ و رخت‌های دختر سیدجواد را قسمت می‌کند/ و هرچه را که باید باشد قسمت می‌کند/ و سهم ما را هم می‌دهد.» از این بهتر نمی‌توان از سرمایه‌داری دفاع کرد. فروغ به سیاوشیم، نه از دریچه چشم یک روشنفکر بورژوا، بلکه دقیقا از دریچه چشم محرومترین قشر جامعه، که تقسیم عادلانه نان، سیری، گردش در باغ ملی، شربت سیاه‌سرفه، روز اسم‌نویسی در مدرسه، نمره مریضخانه، سینمای فردین، و رخت‌های دختر سید جواد را می‌خواهد، نگاه می‌کند. البته در سطر مقابل آخر برای شیرفهم‌کردن روشنفکرجماعت می‌کوید منظورش تقسیم‌کردن همه آن‌چیزهایی است که باد کردیم.

برای آن‌که سخن به درازا نکشد نمی‌خواهم سخن را با نمونه‌های فراوان از شعر شاعران دوره مشروطه، در عرصه سیاسی نیز موضوع روشن‌تر از آن است که نیاز به بحث و استدلال دارزدمام داشته باشد. گاهی است به‌باد بیاوریم که از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷، اغلب نیروهای فرقی‌خواه غیرمارکسیست از نیز، سوسیالیسم را به‌عنوان الگویی ایدئال برای تحقق عدالت اجتماعی پذیرفتند.

• این متن، بخشی از سخنرانی مکتوب‌شده حافظ موسوی در «همایش ۱۰۰ سال پس از انقلاب اکتبر» است که در روز بیست‌وهفتم مهرماه در موسسه پرسش برگزار شد.

مقاله‌ای از **حافظ موسوی** درباره «تأثیر انقلاب اکتبر بر شعر و ادبیات ایران»*

درسِ جانبخش تاریخ

برای روشنفکران صدر مشروطه عدالت اجتماعی عمدتا به‌معنای برابری حقوق انسان‌ها در برابر قانون بود. آن‌ها مخالفتی با نظام سرمایه‌داری نداشتند و طبیعتا در چنان شرایطی نمی‌توانستند داشته باشند. عبدالرحیم طالبوف که یکی از مهم‌ترین متفکران عصر مشروطه است در جلد دوم کتاب احمد درباره تاسیس یک کارخانه می‌نویسد: «صادق احمد در ده کاقمصطفی وکیل کومپانیه جدید کارخانه تیرابکشی و صابون‌پزی که تازه از عیزتمندان وطن تشکیل یافته و مرا به‌عضویت شرکت انتخاب نموده‌اند. آمده و می‌خواهد مرا ببیند. از او بدیرایی نمودم. کتابچه شرکت را آورده بود، خواندم. الحق در ترتیب و تنظیم و نکات باریک متعلق به حقوق شرکا و وارث آن‌ها و وظیفه موسسین شرکت و امورات داخله و اداره و انتخاب رئیس و خریدوفروش مال فروگذاری نشده.

معلوم است که فصول این شرکت نافعه، مطرح مذاکره جمعی بوده و نتیجه خیال چند نفر اشخاص عاقل و با اطلاع است.» (کتاب احمد، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، انتشارات شبگیر، ص ۱۰۲) چنان‌که می‌بینیم در کتابچه این شرکت که احتمالا حتما تحلیل طالبوف بوده، حقوق شرکا و حتا وارث آن مشخص شده اما هیچ صحبتی از حقوق کارگران به‌میان نیامده است. در نقل‌قولی که از مکتوبات آخوندزاده آوردم دیدیم که او نیز به امر مساوات مالیه -یعنی سوسیالیسم- به‌دیده تردید می‌نگریسته است. این دو روشنفکر تاثیرگذار صدر مشروطه که هر دو در قفقاز می‌زیستند پیش از انقلاب اکتبر از دنیا رفته بودند. با پیروزی انقلاب اکتبر و پیشتر«فایی که در روسیه و قفقاز ایجاد شد، گروه پرشماری از روشنفکران عدالت‌خواه ایران به این نتیجه رسیدند که سوسیالیسم نه‌تنها امکان‌پذیر، بلکه تنها راه پیشرفت و تحقق عدالت اجتماعی است. ملک‌الشعرای بهار پس از سفر به باکو (در سال ۱۳۲۳، همزمان با بیست‌وششمین سالگرد انقلاب اکتبر) و مشاهده پیشرفت‌های جمهوری آذربایجان، در قصیده «هدیه باکو» دستاوردهای مردم آذربایجان و به‌ویژه برخورداری آن‌ها از رفاه و تامین‌اجتماعی را ستوده است. بخش‌هایی از آن قصیده به شرح زیر است:

«کارگر کار کند زور و چو جور چهره نهفت/ به نمایش رود و جامه کند تن در بر
نه کدا دیده آنجای و نه درویش و نه دزد
نه فریسنده دختر، نه رباینده پسر
اندر آن مملکت از دزدی زیست نشان
اندر آن ناحیت از کرسنگی نیست خبر
مزد بخشند به میزان توانایی و زور
وان که زیست به‌کوش خویش شنید
جون رود کار به‌اندازه و نظم آید پیش
نز حسد بابی آثار و نه از بخل خبر
حسد و بخل و نفاق و غرض و دزدی و مکر
از اختلاف طبقات است و نظام زیر
بخش ملت که متمکار بود مانده زکار
نظم باید، که طمع ورز شود رانده ز در
از نو علاوه کن تو به تنور» و در غزلی دیگر باز هم از مردک به تمنا اندرای مرام اشتراکی است چنین یاد می‌کند: «بماند از پی سی قند، مازدک، لیک/ به غرلم قند و نشوبوران نماند»

نگرش مثبت نسبت به نظام سوسیالیستی دست‌کم تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد در اشعار شاعران نامدار ما به‌چشم می‌خورد. م. امید پیش از درفلتنین به نومیدی مطلق و بی‌باوری نسبت به امید سیاسی رسیدن، آنگونه که در شعر معروف کتیبه بیان کرده است، با توهم‌بنداشتن جامعه سوسیالیستی در شعر «کفن‌کوه» (آخر شاهنامه، ص ۱۲۹)، در غزل «درس تاریخ» که بیت‌هایی از آن را نقل می‌کنیم، ایمان به پیروزی قطعی سوسیالیسم را این‌گونه بیان کرده است:

«عاقبت حال جهان طرز دگر خواهد شد
زیر و زبر یقین رویز و زیر خواهد شد
درس تاریخ به ما مرتبه جانجنبی شد
زور از بازوی سرمایه بدر خواهد شد
سود امید، سر از باده پرستی گرم/
رنجبر مظهر آمال بشر خواهد شد» (ارغنون، ص ۳۲)

از شاعران مشروطه‌خواه، نیما یوشیج، هم‌چون سیاوش کسرایی و جعفر کوش‌آبادی که بکذریم فروغ فرخزاد هم در شعر معروف «کسی که مثل هیچ‌کس نیست»، از یک ستاره قرمز سخن می‌گوید که به خاوره دیده است و مطمئن است که او به زودی می‌آید: «و سرفره را می‌اندازد/ و نان را قسمت می‌کند/ و گوسفند قسمت می‌کند/ و بوز را قسمت می‌کند/ و شربت سیاه‌سرفه را قسمت می‌کند/ و روز اسم‌نویسی را قسمت می‌کند/ و نمره مریضخانه را قسمت می‌کند/ و سینمای فردین را قسمت می‌کند/ و رخت‌های دختر سیدجواد را قسمت می‌کند/ و هرچه را که باید باشد قسمت می‌کند/ و سهم ما را هم می‌دهد.» از این بهتر نمی‌توان از سرمایه‌داری دفاع کرد. فروغ به سیاوشیم، نه از دریچه چشم یک روشنفکر بورژوا، بلکه دقیقا از دریچه چشم محرومترین قشر جامعه، که تقسیم عادلانه نان، سیری، گردش در باغ ملی، شربت سیاه‌سرفه، روز اسم‌نویسی در مدرسه، نمره مریضخانه، سینمای فردین، و رخت‌های دختر سید جواد را می‌خواهد، نگاه می‌کند. البته در سطر مقابل آخر برای شیرفهم‌کردن روشنفکرجماعت می‌کوید منظورش تقسیم‌کردن همه آن‌چیزهایی است که باد کردیم.

در تمام موارد‌ی که شاعران دوره صدر مشروطیت از آزادی سخن گفته‌اند به مفهوم غربی و لیبرال آن نظر داشته‌اند. اما پس از پیروزی انقلاب اکتبر و نفوذ اندیشه مارکسیسم لنینیسم (که دیکتاتوری پرولتاریا یکی از ارکان آن بود) در بین طیف گسترده‌ای از روشنفکران ایران، به‌تدریج مفهوم طبقاتی آزادی و دموکراسی در شعر فارسی برزنگار شد. فرخی‌یزدی احتمالا نخستین شاعر دوره مشروطه است که آزادی به این معنا سخن گفته است. و مزدورعشقی از بی‌نتیجه‌بودن فعالیت دیپلماتیک و ضرورت انقلاب سخن گفته است:

«بی‌انقلاب مشکل ما حل نمی‌شود
وین وحی بی‌مجاهده منزل نمی‌شود
هشدار، مشکلات تو در مجمع ملل
ای دوست، طرح اگر بشود، حل نمی‌شود»

ناگفته نماند که اخوان ثالث هم در سال ۱۳۲۷، یعنی در دوره‌ای که هنوز به خوف تزوده ایران تعلق‌خاطر داشت سروده است.

۲- وطن‌وملیت

مفهوم وطن و ملیت با همان ناسیونالیسم ایرانی که یکی از ارکان ایدئولوژی انقلاب مشروطه بود بلافاصله تحت تاثیر انقلاب اکتبر و اندیشه ناسیونالیستی مارکسیسم لنینیسم قرار نگرفت. به‌عنوان مثال شاعری چون ایوالقاسم لاهوتی که یک

مارکسیست لنینیست بود، در پاره‌ای از اشعار خود که در زمان اقامت در اتحاد شوروی سروده است، هنوز به‌شدت مهن‌پرست و ناسیونالیست است. پس از انقلاب اکتبر نیز، نه به‌یکباره، بلکه به‌تدریج از مقبولیت اندیشه‌های ناسیونالیستی در بین روشنفکران چیکرای ایران کاسته شد. البته باید متذکر شد که کاهش تدریجی مقبولیت اندیشه‌های ناسیونالیستی در بین روشنفکران ایران را نمی‌توان تنها به نفوذ مارکسیسم لنینیسم نسبت داد. تاکید حکومت پهلوی بر ایرانیت و ناسیونالیسم ایرانی که نقطه اوج آن را در برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و تغییر تقویم ایران از هجری به شاهنشاهی شاهد بودیم، یکی از دلایل رویکردانی روشنفکران از ناسیونالیسم ایرانی بود. به‌عنوان مثال صادق هدایت که در آثار اولیه خود (بویژه در داستان سایه‌روشن، مازیار، زند و هومن بسن، کارنامه اردشیر پابکان) به تاریخ ایران باستان و ناسیونالیسم ایرانی تمایل داشت، با تشدید استبداد رضاخانی به‌تدریج از چنان طرز تفکری فاصله گرفت. اگر چند قرن پیش از انقلاب اکتبر تاثیری بر روند شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی داشت، با تشدید استبداد رضاخانی به‌تدریج از چنان طرز تفکری فاصله می‌گرفت. بخش عمده‌ای از شعر فارسی برنزگرتر شد. فرخی‌یزدی احتمالا نخستین شاعر دوره مشروطه است که آزادی به این معنا سخن گفته است. و در تمام موارد‌ی که شاعران دوره صدر مشروطیت از آزادی سخن گفته‌اند به مفهوم غربی و لیبرال آن نظر داشته‌اند. اما پس از پیروزی انقلاب اکتبر و نفوذ اندیشه مارکسیسم لنینیسم (که دیکتاتوری پرولتاریا یکی از ارکان آن بود) در بین طیف گسترده‌ای از روشنفکران ایران، به‌تدریج مفهوم طبقاتی آزادی و دموکراسی در شعر فارسی برنزگرتر شد. فرخی‌یزدی احتمالا نخستین شاعر دوره مشروطه است که آزادی به این معنا سخن گفته است. و برخلاف ملک‌الشعرای بهار که در آغاز سلطنت محمدرضاشاه وی را به رعایت آزادی فکر و قلـم اندرز می‌داد و می‌گفت: «فکر را از آزادی فکر و قلم قوت فزای»، تحقق آ